

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به قاعد ید، عرض کردیم بعضی از روایاتی را که در اختلاف زوجین در متاع البیت هست به یک مناسبتی که اجمالا با قاعده ید ارتباط دارد می خوانیم، تفصیل بحث را این شا الله تعالی در مباحث میراث یا کیفیت الدعوی در باب دعاوی، عرض کردیم این روایات را مرحوم صاحب وسائل در باب هشت از ابواب میراث الازواج آن جا متعرض شده اند رحمه الله و به رسیدیم به روایتی که عبدالرحمن ابن حجاج نقل کرده بود راجع به کلام ابن ابی لیلای قاضی معروف کوفه و اختلاف اقوالی که در این جهت بود و عرض کردیم به مناسبت روایات فوائدی را هم متعرض شدیم، عرض شد که هم در بین اصحاب ما امثال زراره این حالت را داشت که مثلاً مطلبی را با بزرگان تراز اول کوفه مطرح می کرد، بعد خدمت امام می آمد مناقشه می کرد، می آورد، مخصوصاً چون نوشته شده که زراره شاگرد حکم ابن عتیبه بود لذا گاهگاهی دارد که کلامی را از امام برای حکم می بردند و از حکم برای امام. عرض شد که آن وقت یکی دیگر هم عبدالرحمن ابن حجاج است که اسم ایشان در این جا هست و ایشان هم دارد، غیر از این روایت هم دارد که امام سوال می کنند و جواب می دهند. آن وقت ایشان در این جا می گوید که ابن ابی لیلای چهار تا حکم درباره این مورد کرده است، البته آنی که در سوال در این جا آمده هم شامل موت است و هم شامل طلاق است، در این روایتی که آمده، عرض کردیم به لحاظ فنی در مورد موت و طلاق می شود تفسیر قائل شد، فعلاً چون بحث نیست وارد نمی شویم، حضرت می فرمایند به این که در این جا رسید که فعلی ای شیء هو الیوم، امروز چیست؟ گفتم همان قول ابراهیم ابن نخعی که از تابعین هم هست، بعد به این جا رسید که ثم سألته (ع) عن ذلک، من خودم سوال کردم فقلت: ما تقول أنت فیه؟، خود حضرتعالی نظر مبارکش چیست که این را هم دیروز یک شرحی دادیم که خیلی عجیب است یکی از بزرگان اصحاب مثل عبدالرحمن ابن حجاج در آن مسئله چهار رای از یک اهل سنت بلد است رای امام و نظر امام صادق را اطلاع ندارد، خیلی عجیب به نظر می آید و واقعا تعجب آور

است، به هر حال این هم جزء عجایب امر است و عرض کردیم نکته فنی مسئله و تعدد آراء در آن زمان به خاطر این بود که در مسئله نصی نبود حسب قواعد، یکی از قواعدش قاعده ید است و لذا گفت تمام متاع بیت را برای رجل قرار می داد چون ید است، زن مدعی است او باید اقامه بینه بکند و إلا مال مرد است، خب جهات دیگر هم بود که مثلاً مال رجال، مال النساء إلى آخره، غرض این است که در این مسئله سعی شده روی تفریع صحبت بکنند، روی قواعد کلی، عرض کردیم این بحث قواعد کلی از زمان صحابه مطرح شد و سعی شد که به اصطلاح در مواردی که به نظر خودشان می آمد که در قرآن نیست و در سنت نیست روی قاعده حل و فصلش بکنند، این قواعد بعد ها یک شکل منسجمی گرفت مثلاً یکیش استصحاب بود، یکی حرمت اعانه بر اثم شد، لا ضرر شد، قواعد مختلفی که درست شد، حالا با اختلافاتی که در حقیقت آن قواعد یا در صحت و سقم آن ها داشتند.

فقلت ما تقول انت فيه و دیروز به این مناسبت این توضیح را دادیم که این حدیثی که إذا نزلت بکم حادثة لا تعلمون حکمها فی ما روی عننا، این مال این فتره زمانی بوده و اگر اصحاب ما اعراض کردند این نکته اش این است و لکن این به ذهن می آید که اصحاب ما یعنی نه اصحاب کلی بلکه مثل مرحوم صاحب نوادر الحکمة و بعد ها شیخ طوسی از این روایت یک حکم کلی فهمیدند در صورتی که به نظر من حکم کلی در نمی آید، این همان زمانی بود که کم کم برای شیعیان واضح شد که اهل بیت غیر از مسئله ولایت دارای یک خط فکری معینی هم در احکام شریعت، در عقاید، در اخلاق، در مجموعه معارف دینی دارای خط معینی اند، آن وقت چون هنوز خیلی چیز ها به این ها نرسیده بود امام می فرمودند ببینید شما در کوفه، نه مطلقاً، چه چیزی از علی ابن ابی طالب نقل کردند به او عمل بکنید تا بیان ما بیاید، تا بیانی که از طرف ماست بیاید، لذا بعد ها اصحاب ما به این روایت عمل نکردند چون موضوعش منتفی شد، روایات اهل بیت رسید و بعد سوال کردند، بررسی کردند تا ائمه متاخر حتی توقیعاتی که به حضرت بقیة الله ارواحنا فداه نوشتند این راه را نشان داد و دیگر احتیاجی که به قول علی، ما یروونه عن قول علی برگردند.

فقال: القول الذی أخبرتنی أنک شهدته وإن کان قد رجع عنه، امام می فرماید درست است که مرد ید دارد اما مال زن است، این جا به

فقلت: يكون المتاع للمرأة؟ متاع برای زن می شود، مرد چیزی بهش نمی رسد؟

فقال: أ رأيت إن أقامت بينة إلى كم كانت تحتاج؟ اگر بینہ، فقلت: شاهدين، دو تا شاهد. فقال: لو سألت من بين لابتيتها يعني الجبلين و نحن يومئذ بمكة، بين دو کوهی که در مکه هست یعنی اهالی مکه، سوالی بکنی لأخبروك أن الجهاز والمتاع يُهدى علانية من بيت المرأة إلى بيت زوجها، بحث بر این است که جهاز مال زن است، به خانه مرد می آورند، همین که امروز هم می آورند، مثلاً در جهازیه آن قسمتش مال مرد است و آن قسمتش مال زن است حضرت می فرمودند علانية، دیگر دو تا شاهد نمی خواهد، ده ها نفر، صد ها نفر شاهدند که این متاع مال زن بوده، بله مرد استفاده می کرده، پنج سال، ده سال باهاش بوده و استفاده می کرده اما این معنایش این نیست که ملک مرد شده، دیگر این جا به ید مرد مراجعه نمی شود. البته حضرت می فرماید لابتيتها یعنی الجبلين، البته در این جا دارد و نحن يومئذ بمكة، ما در مکه بودیم این بحثی را که با امام شد، همین روایت به سند دیگر آمده و نحن يومئذ بمنى، این هم یکی از عجائب است، در منی جبلین دارد، منی وادی است، وادی اصطلاحاً فاصل بین جبلین را در لغت عرب وادی می گویند، خود کلمه وادی به معنای سرعت است، تند، آبی که سریع می رود وادی السیل یعنی با سرعت آب رفت، آن وقت چون فاصله بین دو کوه آب به سرعت می رفته وادی می گویند، البته آن وادی که اول بین این دو کوه در منی بود حالا زیاد توسعه اش دادند، آقاییانی که مشرف شدند دیدید، حتی خود این جمره عرب روی کوه بوده، مثلاً این کوه در وادی مونا به اصطلاح دو تا کوهش بود، تهبش هم بسته بود، ته آن وادی یعنی کوه دور می خورد بسته بود و این جمره عقبه روی خود کوه بود یعنی روی خود همان مرتفع بود و چون روی مرتفع بود سه جهتش رمی می شد، پشت چهارمیش به طرف کوه بود، لذا الان بعضی ها احتیاط می کنند می گویند از سه طرف رمی بکنید برای همین، اخیراً خب این کوه را تراشیدند راه باز کردند چون این کوهی که حالا اگر رو به مکه بایستیم دو تا کوه دست راست و دست چپ هست، این کوه دست چپیش این ورش مکه است که الان عزیزیه است، این عزیزیه معروف این ور است، عزیزیه دقیقاً این ور منی است، این کوه فاصله است، منی قابل سکنی نبود اما عزیزیه را الان ساختند، دقیقاً همین یک کوه است، از کوه که رد بشویم عزیزیه است و تقریباً عزیزیه به اندازه منی است، آخر عزیزیه، حالا چند سال پیش نمی دانم تازه اضافه کردند، می خورد

به آخر نزدیک خیمه های ایرانی ها، آن فاصله بین دو کوه را وادی منی که الان اول تراشیدند، اخیرا باز بیشتر تراشیدند، خود دامنه کوه را هم زیاد تراشیدند، فاصله بین دو کوه عریض شده، در این روایت دیگر دارد و نحن یومئذ بمنی، آن جا جبلین معنا دارد، یک کوه این ور است و یک کوه این ور است، مکه جبلین نفهمیدم یعنی چه چون جبل معروف مکه ابو قبیس است، آن که تقریبا چسبیده است به کعبه یعنی کعبه در دامنه ابوقبیس است و بعد هم این بزرگترین کوه در مکه است، بقیه کوه های کوچک اند، کوه هست اما خیلی کوچک است و زیاد هم هستند، جبلین معنا ندارد، علی ای حال این روایت را حالا چطور خود مرحوم عبدالرحمن ابن حجاج که حالا فرض هم بکنیم که امام نفرموده باشند، خود عبدالرحمن ابن حجاج چنین اشتباهی کرده باشد خیلی بعید است، بعدش هم اصلا لابه به معنای جبل نیست، اصلا لابه به معنای جبل نیست، لابه به معنای مکان هایی است که سنگ های نسبتا درشت نه خیلی درشت و سیاه شده بر اثر آفتاب، نه ریگ، ریگ نه، مثل این که یک سنگ بزرگ را تکه تکه می کنند، کوچک کوچک است، صخره مانند، آن وقت اگر بر اثر آفتاب سوخته باشد حرّه هم بهش می گویند از حرارت، اصولا لابه به معنای حره است، به معنای کوه نیست، حالا چطور شده امام در این جا فرموده لو سألت مَنْ بین لابتیها، من که نمی فهمم چطور است، حالا عبدالرحمن ابن حجاج نقل کرده، خیلی عجیب غریب است این عبارت، لابه به معنای منطقه ای که سنگستان سنگ هایی که در اثر شدت حرارت آفتاب سیاه شده را حره می گویند، حره به طور متعارف در مدینه است، آقایانی که مدینه مشرف شدند بعضی جاهای بقیع یک تکه های بقیع هست که سنگ های سیاه است، سنگ های آفتاب دیده سیاه در خود بقیع است، این دو طرف مدینه دو تا حره بوده، دو طرف مدینه که اصلا این واقعه حره که با ارتش یزید جنگیدند به خاطر همین جهت بهش واقعه حره گفتند چون در منطقه حره واقع شده است، حره یا لابه به معنای منطقه ای است که دارای سنگ های سیاه، نه ریز، سنگی که صخره ای را تکه پاره کرده باشد، این بر اثر آفتاب سیاه شده باشد را حره می گویند، آن وقت یکیش به نظرم حره واقم است، اصلا مدینه دو تا حره دارد، یکی حره واقم است و یکی دیگر هم اسم دیگری دارد که یادم رفته است، حرتبین و لابتین اصطلاحا مال مدینه است اصلا، نه در مکه اصطلاح لابه را بکار می برند نه در منی، من نمی فهمم این روایت چطور شد و یُرَدّ علمها الی اهلها و لذا هم در عده ای از روایات اهل سنت هم هست لو سئلت من بین

لا بتیها، لا بتی یعنی تمام افراد مدینه نه مکه، تمام افراد مدینه، آن قصه را دارد که به پیغمبر گفت کذا، کذا، پیغمبر گفت خیلی خب برو صدقه بده، گفت هیچی ندارم، پیغمبر یکمی خرما داد گفت برو بده، گفت به چه کسی بدهم؟ گفت به فقیر، گفت ما بین لا بتیها افقر از من پیدا نمی شود، آن جا هم لا بتیها دارد، در روایت ما هم دارد، گفت خب برو بخور و از این کار ها نکن، آن جا لا بتیها طرفین مدینه است، اصطلاح لابه، مثلا در قم کسی لابه نمی گفته، لا بتیها نمی گفته و عجب است که من تا حالا در مکه از کسی لا بتیها نشنیدم. اصلا چون دو جبل معروف ندارد، یکی جبل ثور دارد که غار حراست، بعد هم جبال دیگر دارد که ارزشی ندارند، و لذا اصولا، البته الان مکه فرق کرده، من سفر اول که رفتم اصلا وقتی روی یکی از این کوه ها می رفتیم مثلا فرض کنید دو تا خیابان می دیدیم، بعد که پایین می آمدیم یکی بود، باز خیابان دیگر، اصلا مابین این ها بود لذا این معروف به شعاب بود، شعاب مکه معروف بود، چون همه اش کوه کوه بود لا بلای این ها، و معروف بود که انسان گم می کند از بس که این ها شبیه هم اند، این ضرب المثل معروف اهل مکه ادری بشعابها، مال همین است، اهل مکه این شعاب را بلدند، این ها گم نمی کنند، بقیه مردم از بس که لا بلا ها می روند گم می شوند اما کوه معروف خود مکه همین ابوقبیس است، همین که دامن کعبه است، البته کعبه الان در دامن صباست، و مروه، این ها اصلا ارزش وجودی خیلی ندارند اما پشت صفا ابوقبیس است، هنوز هم هست، بالایش هم از این چراغ قرمز ها گذاشتند روشن می شود، هنوز هم کوه ابوقبیس است، چیزی هم روی آن نساختند، خیلی مرتفع است، نه حالا خیلی مرتفع آن جوری اما بالاخره جز کوه های مرتفع است، به ذهن من می آید که مرتفع ترین کوه مکه این است، بله مرتفع ترین کوه منطقه طائف است، سابقا هم شرح دادم که تنها منطقه ای در جزیره العرب بود که در زمستان یخ می بست، این طائف است و منطقه کوهستانی است به خاطر وجود باران و هوای خنکی که داشت خیلی باغستان های مفصلی دارد، الان هم دارد، همین الان هم باغستان های مفصل دارد مخصوصا انگور، تاکستان های بسیار بزرگی داشت، عرض کردیم این پسر آن مردک عمرعاص، آن عبدالله که مثل ما اهل فقه و اصول بود، مثل خود پدر نبود، تاکستانی در طائف داشت یک میلیون چوب در آن بکار برده، الان هم بزرگ است، حالا آن زمان که جای خودش، الان هم انصافا تاکستانی با یک میلیون چوب در این تاکستان بکار برده بود، علی ای حال آن منطقه بلندتر از ابوقبیس است، به استثنای طائف

در دور بر مکه ابو قبیس است اما این جبلین معنا ندارد، بین لابتیه‌ها یعنی الجبلین و نحن یومئذ بمکه، این اگر این متنی که می‌گویید یومئذ بمکه، اگر به منی باشد دیگر خیلی عجیب است، چون آن جا جبلین هست، قبول است، دو تا وادی بین جبل است لکن منی ساکن ندارد چون امام می‌خواهند به عرف رجوع بکنند، لو سئلت من بین لابتیه‌ها، آن جا کسی ساکن ندارد، در منی ساکن ندارد، مکه ساکن دارد اما منی ساکن ندارد.

پرسش: شبیه سازی کردند

آیت الله مددی: چطور شبیه است؟ مثل کویر لوت است که بگویند شما در کویر لوت پیرسید، همه می‌گویند کسی آن جا نیست، از چه کسی پیرسیم، مگر از شن‌ها پیرسیم.

پرسش: حالا نمی‌شود گفت که ایام حج بوده که جمعیت آن جا بودند

آیت الله مددی: این که عرف درست نمی‌کند، مگر این که بگوییم مراد حضرت این بوده که یعنی الان ببینید در منی از طوائف مختلف، شهرهای مختلف هست که همه همین را می‌فهمند، مگر مراد این باشد و إلا بعدش هم اگر ثابت شد مراد از جبلین به معنای مکه باشد، حالا بر فرض این قرینه شد که این که مکه این جوری است که جهاز زن، جهاز خانه مال زن است، این معنا نیست که جای دیگر هم همین طور باشد، حکم کلی از آن در نمی‌آید، درآمدن حکم کلی خیلی مشکل است. علی‌ای حال همان احتمالی که در منی بوده حضرت می‌گوید ببین در منی از طوائف مختلف، خراسان، فلان، عراق، شام از همه جا آمدند این در همه جا هست یعنی اختصاص به مکه ندارد، علی‌ای حال در این روایت صحیح مکه و در یک صحیح دیگر هم منی دارد، بعدش هم هنوز روشن نیست که، آن وقت این محدود می‌شود یعنی این در جایی است که عرف این طور باشد که جهاز خانه مال زن است، این طوری می‌شود، لو سئلت من بین لابتیه‌ها یعنی الجبلین و نحن یومئذ بمکه لا خبروک أن الجهاز و المتاع یهدی علانیة من بیت المرأة إلی زوجها یعنی سابقا ملک زن بوده، دیگر الان ید مرد را حساب نمی‌کنیم. این را إن شا الله توضیحی می‌دهم

فهی التي جاءت به، وهذا المدعی

آن وقت مرد مدعی می شود

فان زعم أنه أحدث فيه شيئاً فليأت عليه البينة

این خلاصه این روایت است.

البته انصافاً روی هم رفته آن متنی که مرحوم کلینی آورده متن نسبتاً صافی است، برای اطلاع و این که یک مقداری با اصول حدیث آشنا بشویم.

پرسش: کلام امام رد بر ید بود

آیت الله مددی: بله دیگر رد بر ید است

پرسش: آقایان برای اثبات ید به این استناد کردند

آیت الله مددی: نه آقایان این را قبول دارند، می گویند اگر استصحاب سابق باشد جای ید نیست، من إن شا الله توضیحش را می دهم. ببینید مرحوم شیخ طوسی در این کتاب مبارک تهذیب خودشان در جلد ۶، البته در باب زیادات که تقریباً شبیه نوادر است که اخیراً توضیح دادم، نوادر به آن معنا نیست، در جلد ۶ در باب قضایا و احکام مثل اهل سنت که در آن جا آوردند در صفحه ۲۹۷ این طور نقل می کند عنه، البته خیلی ایشان از کتاب ابن قولویه نقل نمی کند اما دارد، این جا مراد از عنه یعنی ابن قولویه صاحب کامل الزیارات، عن ابیه که محمد ابن قولویه باشد، عن سعد ابن عبدالله، ابیه اش البته توثیق آن جوری ندارد، کان من خیار اصحاب سعد محمد ابن قولویه، عن سعد ابن عبدالله که بنا بر مشهور جز اجلاست و همین طور هم هست. حالا این نوشته هایش چجوری است آن بحث دیگری است. عن احمد ابن محمد که عادتاً مراد اشعری است، عن الحسین بن سعید که معروف است و ثقه و جلیل، عن ابن اُبی عمیر، وعن حماد، این عن حماد عطف است بر ابن اُبی عمیر یعنی مرحوم حسین ابن سعید از دو واسطه نقل می کند، یکی ابن اُبی عمیر و یکی کتاب حماد ابن عیسی یا طریق شفاهی از حماد، حماد هم در این جا حماد ابن عیسی است. عن عبد الرحمن بن الحجاج، عن اُبی عبد الله (ع) «البته خود مرحوم ابن قولویه در کامل الزیارات این کار را می کند یعنی یک حدیثی را که نقل شده به اسانید

متعدد می آورد، گاهی متن ها هم مختلف است، روایات با این که یکی است از چند راه می رود، و عرض کردیم این مطلب که یک حدیث از راه های مختلف بیاید و مقایسه بکنیم و بتوانیم مضمون در بیاوریم، این در میان اهل سنت خیلی زیاد است و بیشترش هم مثلاً بعد از بخاری است، مثلاً خود احمد ابن حنبل این کار را در مسند کرده، گاهی یک مطلب را با متون و اسانید مختلف، لکن بیشترش بعد از بخاری است، دیگر پیدا کردند افراد دیگری در کتاب هایی که حدیثی آمده، سنت و غیر سنن که بعد از بخاری بوده خیلی زیاد است لذا ممکن است یک حدیثشان ده تا، بیست تا، سی تا، چهل تا طریق داشته باشد، به خلاف ما، ما طبیعتاً این جور نیست، پیش ما خبر واحد واقعا خبر واحد است چون ما قلت هم خود وضع ما طور خاصی بود و غالباً مثلاً فرض کنید که کتاب صلاة حریز اگر یک نقل بود دیگر همان را اکتفا می کردند، دیگر از غیر حریز و از غیر آن نسخه و مقایسه بکنند، این کار ها نبود، این هست، این نکته را خوب دقت بکنید اما وقتی که زیاد باشد و مقایسه بکنید می بینید که اختلاف دارد، سرّ این که خبر واحد به قول معروف پیش ما حجت نیست یکیش هم همین است که وقتی که جایی که چند تا داریم مقایسه می کنیم متأسفانه اختلاف دارند، این جا

پرسش: مضمون اخبار با هم اختلاف دارند

آیت الله مددی: مضمون کلیش نه اما قال: سألتني: كيف قضى ابن أبي ليلى؟ البته این جا متنش یکمی مختصر تر از آن متن است، قال: قلت قضى فى مسألة واحدة بأربعة وجوه: فى التى يتوفى عنها زوجها فيجىء أهله وأهلها فى متاع البيت، ببينيد اگر یاد آقايان باشد دیروز که مطرح کردم و ایشان هم فرمودند در آن روایتی که بود طلاق و وفات هر دو بود، این جا فقط وفات است، دقت کردید؟ طلاق توش نیست.

فقضى فيه بقول إبراهيم النخعي: ما كان من متاع الرجل فللرجل، وما كان من متاع النساء فللمرأة، وما كان من متاع يكون للرجل والمرأة قسّمه بينهما نصفين

در روایت ما دارد بینهما نصفین

.....
ثم ترك هذا القول فقال: المرأة، البته این اصطلاحاً خود اهل سنت یک اصطلاحی دارند که در این جا ظاهر بر اصل مقدم شده، ظاهر به این معنا که چیزی که لوازم مرد است، ظاهرش مال مرد است، آنی که مال زن است مال زن است این بر اصل قاعده ید، بر استصحاب مقدم شده.

ثم ترك هذا القول فقال: المرأة بمنزلة الضيف في منزل الرجل، این مقدار دومیش، زیادیش در آن جا، ولو أن رجلاً أضاف رجلاً فادعى متاع بيته، اگر کسی را مهمان کرد و بعد مهمان گفت این فرش مال من است، بعد می گویند تو این جا مهمانی، صاحب خانه ید دارد این فرش مال من است معنا ندارد که فرش مال تو باشد، كلفه البينة، وكذلك المرأة تُكلف البينة، وإلا فالمتاع للرجل، ورجع إلى قول آخر فقال: إن القضاء، این همان بود که گفت من اگر ندیده بودم باور نمی کردم، ببینید چقدر متن با آن فرق دارد، یک احتمال هم هست اختلافش به خاطر نسخ ابن ابی عمیر باشد اما این خودش یعنی مقابله که می کنید انصافاً انسان فرق می بیند
أن المتاع للمرأة إلا أن يقيم الرجل البينة على ما أحدث في بيته ثم ترك هذا القول ورجع إلى قول إبراهيم الأول، اختلافش من حيث المجموع کم است، بعضی این بیشتر از آن است و بعضی آن بیشتر از این است و فقط چیزی که هست فرض را در متوفی عنها زوجها گرفته در آن روایت فرض را در طلاق و متوفا گرفته است

فقال أبو عبد الله (ع):، این جا ندارد ما تقول انت، القضاء الأخير - وإن كان رجع عنه - این قضای اخیر، ظاهراً نسخه ابن ابی عمیر، می گویند نسخه اش باران خورده، خاک خورده، خراب شده، و ان كان رجع عنه، المتاع متاع المرأة، إلا أن يقيم الرجل البينة، بعد می فرمایند قد علم من بين لابتيتها، این جا دارد: - یعنی بین جبلی منی - ان المرأة تُزَفَّ إلى بيت زوجها بمتاع ونحن يومئذ بمنی، شاید منی مناسب است با این که آن متن هم کاملاً صحیح بود، مناسب تر است، اگر منی باشد همان طور که عرض کردم شاید مراد حضرت این است که نه فقط مثلاً ما، این منی توش همه طوائف هستند، همه گروه ها هستند از شهر های مختلف هستند، این یک چیز متعارف کلی در مناطقی که ما هستیم است، به قول امروزی ها خاور میانه، این در خاور میانه یک امر متعارفی است که زن جهازش را می برد، این هم یک متن.

پرسش: می گوید إن المرأة تزف یعنی چه؟

آیت الله مددی: تُزَفّ یعنی زفاف، تُزَفّ الی بیت زوجها بمتاع

پرسش: این نسخه ای که این جا دارد با قاف است

آیت الله مددی: تُزَقُّ؟

یکی از حضار: بله

آیت الله مددی: خیلی عجیب است، آن زق الطائر که عبارت از این است که انسان دانه گندمی یا دانه ای را در دهان حیوان یا پرنده بکند، این زقی است، علی ای حال این که معنا ندارد، تُزَفّ المرأة إلی بیت زوجها بمتاع، تزف یعنی زفاف، زفاف مراد ازدواج نه عقد، این یک روایت روشن شد، متن مقابل این متن را ببینید

و عنه، باز دو مرتبه خود مرحوم شیخ، حالا خیلی هم عجیب است شیخ خیلی نقل نمی کند، این جا انصافا خوب است، و خیلی عجیب است که مرحوم ابن قولویه چقدر با دقت نقولات مختلف را حفظ کرده است، عرض کردم در کتاب کامل الزیارات هم همین حالت را دارد، به خلاف متعارف دیگران

عنه عن أبيه عن سعد، پدر ایشان از اصحاب سعد بن عبد الله است عن أحمد بن محمد، احمد اشعری و محمد بن عبد الحمید که ثقه است إن شا الله، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن حماد، عن إسحاق بن عمار و عبد الرحمن بن الحجاج، عجیب است یعنی واقعا خیلی تعجب آور است که مثلا این جا این همه اجلای اصحاب، یکی مال حسین ابن سعید و ابن ابی عمیر، یکی مال بزنی و همه اجلای اصحاب عن أبي عبد الله (ع)، قال: سألتني هل يختلف قضاء ابن أبي ليلى عندكم؟ قال: قلت: نعم، قد قضى في واحدة بأربعة وجوه: في المرأة يتوفى عنها زوجها فيحتج أهلها وأهلها في متاع البيت، بحثشان می شود. آن وقت این جا هم يتوفى است، طلاق توش نیست.

فقضی فیہ بقول إبراهیم النخعی: ما کان من متاع الرجل فللرجل، وذكر مثله سواء، تمام این ها را در وسائل نوشته نحوه، چقدر اختلاف بود که خواندم، إلا أنه قال: إلا المیزان فإنه من متاع الرجل، یعنی دیگر متعارف نیست که زن را خانه شوهر می دهند یک ترازو هم در جهازیه زن بگذارند، در جهازیه زن دیگر ترازو متعارف نیست پس این ترازو را مرد خریده، به استثنای ترازو بقیه اش مال خانم است

پرسش: استاد در سند هم صاحب وسائل عن عمار آوردند در حالی که خود شیخ و عن عمار این جا آورده

آیت الله مددی: واو دارد؟

پرسش: وسائل واو را نداشت.

آیت الله مددی: این جا واو ندارد، در قبلی واو داشت، در این یکی ندارد، بزنی عن حماد عن اسحاق ابن عمار، این شماره بعدیش بود، شماره ۸۳۰

پرسش: سندی که وسائل آورد هم سند روایت بعدی است

آیت الله مددی: آن هم واو ندارد، من دیگر گفتم بخوانم برای این که اگر خواستم به وسائل بخوانم باز بگویم این جا این جور آمده آن جا آن جور آمده خیلی وقتمان را می گرفت، گفتیم خود متش را بخوانیم

و عنه، باز هم ان قولویه، عن أبيه، عن سعد، عن أحمد بن محمد که احمد اشعری باشد عن أيوب بن نوح که از اجلای طائفه است و و صالحی هذه الطائفة است

عن صفوان، عن عبد الرحمن بن الحجاج، خیلی عجیب است، اهتمام اصحاب، هم صفوان نقل کرده، هم بزنی نقل کرده و هم ابن ابی عمیر و با هم اختلاف دارند، گفت قد اختلفتما وأنتما رئیس بلدیكما فمن یحکم بینكما، همان عبارت معروف، خیلی عجیب است، این نسخه باز نسخه صفوان است

عن أبي عبد الله (ع)، قال: سألتني هل يقضى ابن أبي ليلى بقضاء ثم يرجع عنه؟ فقلت: انه بلغني انه قضى فى متاع الرجل والمرأة إذا مات أحدهما فادعى ورثة الحى وورثة الميت أو طلقها الرجل، اين جا طلقها را دارد مثل همان نسخه ابن ابى عمير كه ديروز خوانديم، در دو تا متن طلقها نبود،

فادعاه الرجل وادعته المرأة أربع قضايا، قال: ما هن؟ قلت: اما أول ذلك فقضى فيه بقضاء إبراهيم النخعي: ان يجعل متاع المرأة الذى لا يكون للرجل للمرأة، ومتاع الرجل الذى لا يكون للمرأة للرجل، وما يكون للرجال والنساء بينهما نصفين

این عبارت معلوم می شود خودش در مجلس قضای ابن ابی لیلی بود، عبارت بعدی شاید مشعر به این بود که خودش بود

ثم بلغني أنه قال هما مدعيان جميعا والذى بأيديهما جميعا مما يترك ان بينهما نصفين، این در آن یکی نبود، در متن قبلی

ثم قال: الرجل صاحب البيت والمرأة الداخلة عليه وهى المدعية، فالمتاع كله للرجل إلا متاع النساء الذى لا يكون للرجال فهو للمرأة، این ذیل هم نبود در آن متن

ثم قضى بعد ذلك بقضاء لولا أنى شهدته لم اروه عليه: ماتت امرأة منا ولها زوج وترك متاعا فرفعته إليه فقال: اكتبوا إلى المتاع، فلما قرأه قال: هذا يكون للمرأة والرجل وقد جعلته للمرأة إلا الميزان

این تعابیر در هیچ کدام از آن ها نبود

فإنه من متاع الرجل فهو لك، قال: فقال: لى على أى شىء هو اليوم؟ حضرت بعد می فرمایند نظرشان چیست

قلت: رجع إلى أن جعل البيت للرجل، جعل البيت يعنى ضابطه ید، اما عجيب است، آن جا دارد که رجع الى قول ابراهيم نخعي، خیلی عجيب است، همه هم اجلاى اصحاب اند، خیلی تعجب آور است، نستجير بالله!

ثم سألت عن ذلك فقلت ما تقول فيه أنت؟ قال: القول الذى أخبرتنى انك شهدته منه وإن كان قد رجع عنه. قلت له: يكون المتاع للمرأة؟ فقال: لو سألت من بين لاتبتيها يعنى الجبلين ونحن يومئذ بمكة لأخبروك ان الجهاز والمتاع يُهدى علانية من بيت المرأة إلى

بيت الرجل فيعطى الذى جاءت به، وهو المدعى. فان زعم أنه أحدث فيه شيئا فليأت بالبينة

غرض این مجموعه روایاتی بود که ما خواندیم که یُرد علمها.

اجمالاً معلوم شد که حضرت در این جا حکم فرمودند که متاع بیت چون جز جهاز بوده این مال خانم است.

آن وقت من اگر یاد مبارکتان باشد عرض کردم که در مباحث ید فروعی ذکر شده، بعضی هایشان همین کتب اصول است، بعضی هایشان در فقه مثل جواهر آمده، آن وقت در کتب اصول دو سه تا فرعش را آوردند، یکیش حالا ما چون این روایت آمده این جا آن یکی را متعرض بشویم، بنا نبود متعرض بشویم، حالا گفتیم یکی را متعرض بشویم، خلاصه آن یکی این است که اگر ید حالت سابقه داشت بعد شک پیدا کردیم آیا عوض شده یا نه، آیا قاعده ید جاری می شود یا نه، مثل همین مثالی که این جا فرمودند که جهاز مال زن است، آورده در خانه مرد ده سال در خانه مرد بوده مرد هم استفاده می کرده آیا در طی این ده سال مرد ازش خریده یا به مرد بخشیده یا عکس این، فرض کنید یک کسی رفته بود یک مالی را غصب کرده بود ید عادیّه داشت ما می دانیم کتاب یک نفری را غصب کرده بود، کی؟ مثلاً یک سال قبل، الان درس می آید مثلاً می بینیم کتاب با اوست، احتمال می دهیم که دیگر ید عادیّه نباشد، رفته پولش را بهش داده آن را راضی کرده، احتمال است، آیا در این جا قاعده ید جاری می شود؟ مثلاً بگوییم سابقاً ید عادیّه بود الان شک داریم، استصحاب جاری می شود اما از آن ور هم قاعده ید مخصوصاً روی مبانی ای مثل مرحوم نائینی و آقای خوئی که قاعده ید را بلکه شاید مشهور، اماره می دانند مخصوصاً چون بنایشان بر این است که امارات بر اصول مقدم اند، روشن شد این مسئله را مرحوم آقای نائینی و آقاضیا مطرح کردند، هر دویشان مطرح کردند، آقا ضیا هم بر ایشان تعلیق زده، این یک مسئله ای است که اگر ید حالت سابقه داشت یا ملک دیگری بود یا پیش من امانت بود من می دانستم که این کتاب ملک ایشان نیست و پیش ایشان امانت است، الان هم در آن تصرف می کند، آیا ما به اصطلاح استصحاب می کنیم یا به قاعده ید بر می گردیم و می گوئیم طبق قاعده ید ایشان الان به اصطلاح مالک است، دیگر ید امانی نیست، ید عدوانی نیست بلکه الان مالک است، خلاصه حرف مرحوم نائینی این است که این ید جاری نمی شود، چون ید باید جایی باشد که عنوانش مجهول است، این جا این عنوانش معلوم است، معلومیت عنوانش به این است که ید امانی است یا عدوانی لذا این ید جاری نمی شود، به استصحاب جاری می شود، مرحوم آقاضیا یک

تقریبی دارد که اصلاً قاعده ید جاری نمی شود، اصلاً این قاعده ید جاری نمی شود، استصحاب نباشد جاری نمی شود، البته یک تقریبی را خودشان دارند و یک تقریبی هم در این کتاب، مرحوم آقای بجنوردی هم این فرع را دارند، البته خیلی طولانی توضیح ندادند، در جلد ۱ قواعد فقهیه ایشان قاعده ید را دارند، این بحث را هم دارند، از آقا ضیا هم نقل می کنند، احتمال می دهم شاید مجلس درس آقاضیا بوده چون ایشان همان جور که آقای بجنوردی نقل کرده به سیره عقلاً تمسک می کنند که عقلاً در این جور موارد به ید مراجعه نمی کنند اما در نوشته خود ایشان سیره نیامده، مرحوم آقاضیا یک حرفی دارد که اصلاً به قاعده ید مراجعه نمی شود و جای استصحاب ولو استصحاب هم نباشد

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ